



بیانات مقام معظم رهبری در جمع روحانیون استان کهگیلویه و بویر احمد^۱ در آستانه ماه محرم - ۱۷ / خرداد / ۱۳۷۳

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين. والصلاة والسلام علي سيدنا محمد وآله الطاهرين.

از حسن حظ، امسال دیدار با آقایان علما و مبلغین که رسم هرساله در قبل از ماه محرم بود، در این شهر و این استان واقع شد. ما از فرصت استفاده می کنیم و عرایضی را در زمینه مسائل مربوط به حضور ماه عظیم الشان محرم و خاطره فراموش نشدنی عاشورا، به عرض برادران عزیز روحانی می رسانیم. لکن قبل از پرداختن به آن مطلب، لازم است از آقایان علمای محترم و بخصوص برجستگان از علما و فضایی این استان که بحمدالله بار سنگین درس و بحث و علم و تفسیر و بیان حقایق و اقامه نمازهای جمعه و امثال آن را بر دوش دارند، صمیمانه تشکر کنم. انصافاً این استان، از لحاظ نیروی ایمانیکی از استانهای برجسته است. اگرچه مردم ما در سرتاسر کشور، بحمدالله به دین و معنویات اقبال دارند، لکن به هرحال، همه چیز کم و زیاد دارد. این استان جزو مراکزی است که مردمش نشان داده و ثابت کرده اند که مردم مؤمن و بااخلاص و صفایی هستند. هرجا چنین مردمی باشند، روحانیون برای وظیفه الهی شان، زمینه مساعد و مناسبی دارند.

بنده، ضمن تشکر از آقایان، به خاطر زحماتی که می کشند، بخصوص بعضی از اجله علما که بحمدالله در این جا خدمات ارزشمندی انجام داده اند و می دهند، این درخواست را هم مطرح کنم که، تلاش و جدیت برای به پایان رساندن عقب ماندگیهای فرهنگی در استان محروم کهگیلویه و بویراحمد، باید مضاعف شود. اما درباره مسائل مربوط به محرم، دو نوع مطلب وجود دارد: یکی سخن درباره نهضت عاشورا است. اگرچه بزرگان درباره فلسفه قیام امام حسین علیه السلام، بسیار گفته اند و نوشته اند و حرفهای بسیار قیّمی هم در این مقوله زده شده است؛ اما حقیقتاً یک عمر می شود سخن از این حقیقت درخشان گفت. هرچه درباره عاشورا و قیام امام حسین علیه السلام، فکر کنیم، متوجه می شویم که این قضیه، از ابعاد مختلف دارای کشش و گنجایش اندیشیدن و بیان کردن است. هرچه فکر کنیم، ممکن است حرفهای جدید و حقایق تازه ای را بیابیم. این یک مقوله حرف؛ که اگرچه در دوره سال گفته می شود و باید هم گفته شود، اما محرم خصوصیتی دارد و در ایام محرم، از این مقوله بیشتر باید سخن گفت و می گویند و انشاءالله باز هم خواهند گفت.

یک مقوله دیگر که به مناسبت محرم قابل بحث است و در این زمینه کمتر صحبت می شود و بنده می خواهم امشب درباره آن، قدری صحبت کنم، مقوله عزاداری حسین بن علی علیه السلام و برکات احیای ذکر عاشورا است. تحقیقاً یکی از مهمترین امتیازات جامعه شیعه بر دیگر جوامع مسلمان، این است که جامعه شیعه، برخوردار از خاطره عاشورا است. از همان روزی که موضوع ذکر مصیبت حسین بن علی علیه السلام مطرح شد، چشمه جوشانی از فیض و معنویت در اذهان معتقدین و محبتین اهل بیت علیهم السلام جاری گشت. این چشمه جوشان، تا امروز همچنان ادامه و جریان داشته است؛ بعد از این هم خواهد داشت و بهانه آن هم یادآوری خاطره عاشورا است. بیان ماجرای عاشورا، فقط بیان یک خاطره نیست. بلکه بیان حادثه ای است که - همان طور که در آغاز سخن عرض شد - دارای ابعاد بی شمار است. پس، یادآوری این خاطره، در حقیقت مقوله ای است که می تواند به برکات فراوان و بیشمار منتهی شود. لذا شما ملاحظه می کنید که در زمان ائمه علیهم السلام، قضیه گریستن و گریاندن برای امام حسین علیه السلام، برای خود جایی دارد. مبدا کسی خیال کند که در زمینه فکر و منطق و استدلال، دیگر چه جایی برای گریه کردن و این بحثهای قدیمی است! نه! این خیال باطل است. عاطفه به جای خود و منطق و استدلال هم



به جای خود، هر یک سهمی در بنای شخصیت انسان دارد. خیلی از مسائل است که باید آنها را با عاطفه و محبت حل کرد و در آنها جای منطق و استدلال نیست. شما اگر در نهضت‌های انبیا ملاحظه کنید، خواهید دید وقتی که پیغمبران مبعوث می شدند، در وهله اول که عده ای دور آنها را می گرفتند، عامل اصلی، منطق و استدلال نبود. شما در تاریخ پیغمبر اسلام که مدون و روشن هم هست، کجا سراغ دارید که آن حضرت کسانی از کفار قریش را که مثلاً استعداد و قابلیت داشته اند، در مقابل خود نشانده و برایشان استدلال کرده باشد که به این دلیل خدا هست، یا به این دلیل خدا واحد است، یا به این دلیل و استدلال عقلانی، بتهایی را که می پرستید، باطلند؟ دلیل و استدلال، زمانی کاربرد دارد که نهضت پیش رفته است. در وهله اول، حرکت، حرکتی احساسی و عاطفی است. در وهله اول این است که ناگهان فریاد می زند: «نگاه کنید به این بتها و ببینید که اینها ناتوانند!» در وهله اول می گوید نگاه کنید که خدای متعال واحد است: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا». به چه دلیل «لا اله الا الله» موجب فلاح است؟ این جا کدام استقلال عقلانی و فلسفی وجود دارد؟ البته در خلال هر احساسی که صادق باشد، یک برهان فلسفی خوابیده است. اما بحث سر این است که نبی وقتی می خواهد دعوت خود را شروع کند، استدلال فلسفی مطرح نمی سازد؛ بلکه احساس و عاطفه صادق را مطرح می کند. البته آن احساس صادق، احساس بی منطق و غلط نیست؛ احساسی است که در درون خود، استدلالی هم دارد. اول توجه را به ظلمی که در جامعه جاری است؛ اختلاف طبقاتی ای که وجود دارد و فشاری که «انداد الله» از جنس بشر و شیاطین انس بر مردم وارد می کنند، معطوف می سازد. این، همان عواطف و احساسات است. البته بعد که حرکت وارد جریان معقول و عاقلی خود شد، نوبت استدلال منطقی هم می رسد. یعنی کسانی که دارای تحمل عقلی و پیشرفت فکری هستند، به استدلالات عالی می رسند. ولی بعضی افراد هم، در همان درجات ابتدایی می مانند. در عین حال، معلوم هم نیست آنهایی که از لحاظ استدلال سطح بالاتری دارند، از لحاظ درجات معنوی هم، حتماً سطح بالاتری داشته باشند. نه؛ گاهی کسانی که سطح استدلالی پایین تری دارند، اما جوشش عواطفشان بالاست، ارتباط و علقه شان با مبدأ غیبی بیشتر و محبتشان نسبت به پیغمبر، جوشانتر است و به درجات عالیتتری می رسند. قضیه این گونه است.

در حرکت‌های معنوی، عاطفه سهم و جای خود را دارد. نه عاطفه جای استدلال را می گیرد و نه استدلال می تواند به جای عواطف بنشیند. حادثه عاشورا، در ذات و طبیعت خود، یک دریای خروشان عواطف صادق است. یک انسان والا، پاک، منور و بدون ذره ای شائبه تردید در شخصیت ملکوتی والای او، برای هدفی که همه منصفین عالم در صحت آن، که مبتنی بر نجات جامعه از چنگ ظلم و جور و عدوان است، متفقند، حرکت شگرفش را آغاز می کند و می گوید: «ایها الناس! ان رسول الله، صلی الله علیه وآله، قال: من رأي سلطاناً جائراً...» بحث سر این است. امام حسین علیه السلام، فلسفه حرکت خود را مقابله با جور قرار می دهد: «يعمل في عباد الله بالاثم والعدوان.» بحث بر سر مقدس‌ترین هدف‌هاست که همه منصفین عالم آن را قبول دارند. چنان انسانی، در راه چنین هدفی، دشوارترین مبارزه را تحمل می کند.

دشوارترین مبارزه، مبارزه غریبانه است. کشته شدن در میان هیاهو و هلهله دوستان و تحسین عامه مردم، چندان دشوار نیست. چنان که در یکی از جنگ‌های صدر اسلام، وقتی که دو لشکر حق و باطل در مقابل هم صف کشیدند و کسانی چون پیغمبر و امیرالمؤمنین، علیهما السلام، در رأس جبهه حق قرار داشتند، پیغمبر از سپاهیان خود پرسید: چه کسی حاضر است به میدان برود و فلان جنگجوی معروف سپاه دشمن را از پای درآورد؟ جوانی از سپاهیان اسلام، داوطلب شد. پیغمبر دستی بر سر او کشید و او را بدرقه کرد. مسلمانان هم برایش دعا کردند و او به میدان نبرد رفت، جهاد کرد و کشته شد. این، یک نوع کشته شدن و جهاد کردن است. نوع دیگر جهاد کردن، جهادی است که وقتی انسان به سمت میدان نبرد می رود، آحاد جامعه نسبت به او یا منکرند، یا غافلند، یا کناره می جویند و یا در مقابلش می ایستند. کسانی هم که قلباً وی را تحسین می کنند - و تعدادشان کم است - جرأت ندارند زبانی به



تحسینش بپردازند.

در حادثه عاشورای امام حسین علیه السلام، حتی کسانی مانند «عبدالله بن عباس» و «عبدالله بن جعفر» که خودشان جزو خاندان بنی هاشم و از همین شجره طیبه اند، جرأت نمی کنند در مکه یا مدینه بایستند، فریاد بزنند و به نام امام حسین علیه السلام، شعار بدهند. چنین مبارزه ای، غریبانه است و مبارزه غریبانه، سخت ترین مبارزه هاست. همه با انسان، دشمن. همه از انسان، رویگردان. در مبارزه امام حسین علیه السلام، حتی برخی از دوستان هم معرضند. چنان که به یکی از آنها فرمود: «بیا به من کمک کن.» و او به جای کمک، اسبش را برای حضرت فرستاد و گفت: «از اسب من استفاده کن!»

غربت از این بالاتر و مبارزه از این غریبانه تر؟! آن وقت در این مبارزه غریبانه، عزیزترین عزیزانش در مقابل چشمش قربانی شوند. پسرانش، برادرزاده هایش، برادرانش و پسرعموهایش؛ این گلهای بنی هاشم، پریز شوند، و در مقابلش روی زمین بریزند و حتی کودک شش ماهه اش هم کشته شود!

علاوه بر همه این مصیبتها، می داند به مجرد این که جان از جسم مطهرش خارج شود، عیالات بی پناه و بی دفاعش، مورد تهاجم قرار خواهند گرفت. می داند که گرگهای گرسنه، به دختران خردسال و جوانش حمله ور می شوند، دلهای آنها را می ترسانند؛ اموال آنها را غارت می کنند؛ آنها را به اسارت می گیرند و مورد اهانت قرار می دهند. می داند که به دختر والای امیرالمؤمنین علیه السلام، زینب کبری سلام الله علیها، که جزو شخصیتهای بارز دنیای اسلام است، جسارت می کنند. اینها را هم می داند.

بر همه اینها، تشنگی خود و اهل و عیالش را اضافه کنید: کودکان خردسال، تشنه. دختر بچه ها، تشنه. پیرها، تشنه. حتی کودک شیرخواره، تشنه. می توانید تصور کنید که این مبارزه چقدر سخت است؟ انسانی چنان والا، پاک، مطهر و منور که ملائکه آسمان برای تماشای جلوه او بر یکدیگر سبقت می گیرند و آرزومند تماشای حسین بن علی علیه السلام هستند تا به او متبرک شوند؛ انسانی که انبیا و اولیا آرزوی مقام او را می کنند، در چنان مبارزه ای و با چنان شدت و محنتی به شهادت می رسد. شهادت چنین شخصیتی، حادثه ای شگرف است. کدام انسانی است که عاطفه اش از این حادثه جریحه دار نشود؟! کدام انسانی است که این حادثه را بشناسد و بفهمد و نسبت به آن دلبسته نشود؟

این همان چشمه جوشانی است که از ظهر روز عاشورا شروع شد؛ از همان وقتی که زینب کبری سلام الله علیها - طبق نقلی که شده است - بالای «تلّ زینبیه» رفت و خطاب به پیغمبر عرض کرد: «یا رسول الله، صلی علیک ملائکه السماء هذا حسینک مرثی بالدماء، مقطّع الاعضاء، مصلوب العامة والرداء.» او خواندن روضه امام حسین علیه السلام را شروع کرد و ماجرا را با صدای بلند گفت؛ ماجرای که می خواستندمکتوم بماند. خواهر بزرگوار امام، چه در کربلا، چه در کوفه و چه در شام و مدینه، با صدای بلند به بیان حادثه عاشورا پرداخت. این چشمه، از همان روز شروع به جوشیدن کرد و تا امروز، همچنان جوشان است. این حادثه عاشوراست.

یک وقت است که کسی از داشتن نعمتی بی بهره است و در مقابل نعمت نداشته، از او سؤالی هم نمی شود. اما یک وقت کسی از نعمتی بهره مند است و از آن نعمتی که دارد از وی سؤال می شود. یکی از بزرگترین نعمتها، نعمت خاطره و یاد حسین بن علی علیه السلام، یعنی نعمت مجالس عزا، نعمت محرم و نعمت عاشورا برای جامعه شیعی ماست. متأسفانه برادران غیر شیعی ما از مسلمین، خود را از این نعمت برخوردار نکردند. اما می توانند از این نعمت بهره مند شوند و امکانش هم وجود دارد. البته بعضی از مسلمین غیر شیعه در گوشه و کنار، ذکر محرم و عاشورا را دارند. ولی آن گونه که باید و شاید، بینشان رایج نیست؛ در حالی که بین ما رایج است.

اکنون که ذکر محرم و عاشورا و یاد و خاطره امام حسین علیه السلام، در بین ما رایج است، از این ذکر و خاطره و جلسات بزرگداشت، چه استفاده ای باید کرد و شکر این نعمت چیست؟ این همان مطلبی است که می خواهم به



عنوان سؤال مطرح کنم، و شما جواب بدهید.

این نعمت عظیم، دلها را به منبع جوشش ایمان اسلامی متصل می کند. کاری می کند که در طول تاریخ کرد و ستمگران حاکم، از عاشورا ترسیدند، و از وجود قبر نورانی امام حسین علیه السلام، واهمه داشتند. ترس از حادثه عاشورا و شهدای آن، از زمان خلفای بنی امیه شروع شده و تا زمان ما ادامه یافته است و شما یک نمونه اش را در دوران انقلاب خودمان دیدید. وقتی که محرم از راه می رسید، نظام مرتجع کافر فاسق فاسد پهلوی، می دید دیگر دستش بسته است و نمی تواند علیه مردم مبارز عاشورایی، کاری انجام دهد. در واقع مسؤولین آن نظام، ناتوانی خود را ناشی از فرا رسیدن محرم می دانستند. در گزارشهای برجا مانده از آن رژیم منحوس، اشارتها، بلکه صراحتهایی وجود دارد که نشان می دهد آنها با فرارسیدن محرم، دست و پایشان را حسابی گم می کردند. امام بزرگوار ما رضوان الله علیه، آن مرد حکیم تیزبین دین شناس دنیا شناس انسان شناس، خوب فهمید که از این حادثه برای پیشبرد هدف امام حسین علیه السلام چگونه باید استفاده کند و کرد.

امام بزرگوار ما، محرم را به عنوان ماهی که در آن، خون بر شمشیر پیروز می شود، مطرح نمود و به برکت محرم، با همین تحلیل و منطق، خون را بر شمشیر پیروز کرد. این، یک نمونه از جلوه های نعمت ماه محرم و مجالس ذکر و یاد امام حسین علیه السلام است که شما دیدید. لذا هم مردم و هم روحانیون، باید از این نعمت استفاده کنند. استفاده مردم این است که به مجالس عزاداری سیدالشهداء علیه السلام، دل ببندند و این مجالس را - در سطوح مختلف - هرچه می توانند بیشتر اقامه کنند. مردم باید مخلصانه و برای استفاده، در مجالس عزاداری حسینی شرکت کنند؛ نه برای وقت گذراندن، یا به صورت عامیانه ای، فقط به عنوان ثواب اخروی که نمی دانند هم، این ثواب اخروی از کجا می آید؟

مسلماً شرکت در مجالس مذکور، ثواب اخروی دارد؛ اما ثواب اخروی مجالس عزا، از چه ناحیه و به چه جهت است؟ مسلماً مربوط به جهتی است که اگر آن جهت نباشد، ثواب هم نیست. بعضی از مردم متوجه این نکته نیستند. همه باید در این مجالس شرکت کنند، قدر مجالس عزاداری را بدانند، از این مجالس استفاده کنند و روحاً و قلباً این مجالس را وسیله ای برای ایجاد ارتباط و اتصال هرچه محکم تر میان خودشان و حسین بن علی علیه السلام، خاندان پیغمبر و روح اسلام و قرآن قرار دهند. این از وظایفی که در این خصوص مربوط به مردم است. و اما در ارتباط با وظایف روحانیون، مسأله دشوارتر است. چون قوام مجالس عزا به این است که عده ای دور هم جمع شوند و یک فرد روحانی، با حضور یافتن در میان آنها، اقامه عزا کند تا دیگران از اقامه عزای او، مستفید شوند. یک روحانی چگونه اقامه عزا خواهد کرد؟ این، سؤال من از همه کسانی است که نسبت به چنین قضیه ای احساس مسؤولیت می کنند. به اعتقاد بنده، مجالس عزاداری حسینی باید از سه ویژگی برخوردار باشد: اولین ویژگی باید این باشد که چنین مجالسی، محبت به اهل بیت علیهم السلام را زیاد کنند. چون رابطه عاطفی، یک رابطه بسیار ذی قیمت است. شما، روحانیون، باید کاری کنید که محبت شرکت کنندگان در مجالس مذکور، روزه روز نسبت به حسین بن علی علیه السلام، خاندان پیغمبر و مناسی و معرفت الهی، بیشتر شود. اگر شما خدای ناکرده، در مجالس مذکور وضعی را به وجود آورید که مستمع یا فرد بیرون از آن فضا، از لحاظ عاطفی به اهل بیت علیهم السلام نزدیک نشد، بلکه احساس دوری و بیزاری کرد، نه فقط چنین مجالسی فاقد یکی از بزرگترین فواید خود شده، بلکه به یک معنا، مضر هم بوده است. حال شما که مؤسس یا گوینده چنین مجالسی هستید، ببینید چه کاری می توانید بکنید که عواطف مردم، بر اثر حضور در این مجالس، نسبت به حسین بن علی علیه السلام و اهل بیت پیغمبر علیهم افضل صلوات الله روزه روز بیشتر شود.

دومین ویژگی ای که باید در این مجالس به وجود آید، این است که مردم نسبت به اصل حادثه عاشورا، معرفت روشنتر و واضحتری پیدا کنند. این طور نباشد که ما در مجلس حسین بن علی علیه السلام، به منبر برویم یا



سخنرانی کنیم، اما موضوع سخنرانی، حضار آن مجلس، اعم از جوان و غیرجوان و زن و مرد اهل فکر و تأمل را - که امروز در جامعه ما بسیارند و این از برکات انقلاب است - به این فکر فرو ببرد که «ما به این مجلس آمدیم و گریه ای هم کردیم؛ اما برای چه؟ قضیه چه بود؟ چرا باید برای امام حسین علیه السلام گریه کرد؟ اصلاً چرا امام حسین علیه السلام به کربلا آمد و عاشورا را به وجود آورد؟» بنابراین، به عنوان منبری یا سخنران، باید به موضوعاتی پردازید که جوابگوی چنین سؤالاتی باشد. باید نسبت به اصل حادثه عاشورا معرفتی در افراد به وجود آید. اگر در روضه خوانی و سخنرانی یا سایر مطالب بیان شده از طرف شما، نکته ای روشنگر یا حداقل اشاره ای به این معنا نباشد، یک رکن از آن سه رکنی که عرض شد، کم و ناقص خواهد بود. یعنی ممکن است مجلس مذکور، فایده لازم را ندهد و ممکن هم هست خدای ناکرده در بعضی از فروض، ضرر هم بکنیم.

سومین ویژگی لازم در این مجالس، افزایش ایمان و معرفت دینی در مردم است. در چنین مجالسی باید از دین، نکاتی عنوان شود که موجب ایمان و معرفت بیشتر در مستمع و مخاطب گردد. یعنی سخنرانان و منبریها، یک موعظه درست، یک حدیث صحیح، بخشی از تاریخ آموزنده درست، تفسیر آیه ای از قرآن یا مطلبی از یک عالم و دانشمند بزرگ اسلامی را در بیانات خود بگنجانند و به سمع شرکت کنندگان در این مجالس برسانند. این طور نباشد که وقتی بالای منبر می رویم، یک مقدار لفاظی کنیم و حرف بزنیم و اگر احیاناً مطلبی هم ذکر می کنیم، مطلب سستی باشد که نه فقط ایمانها را زیاد نمی کند، بلکه به تضعیف ایمان مستمعین می پردازد. اگر این طور هم شد، ما از جلسات مذکور به فواید و مقاصد مورد نظر نرسیده ایم.

متأسفانه باید عرض کنم که گاهی چنین مواردی دیده می شود. یعنی بعضاً گوینده ای در یک مجلس به نقل مطلبی می پردازد که هم از لحاظ استدلال و پایه مدرک عقلی یا نقلی سست است و هم از لحاظ تأثیر در ذهن یک مستمع مستبصر و اهل منطق و استدلال، ویرانگر است. مثلاً در یک کتاب، بعضی مطالب نوشته شده است که دلیلی بر کذب و دروغ بودن آنها نداریم. ممکن است راست باشد، ممکن است دروغ باشد. اگر شما آن مطالب را بیان کنید - ولو مسلم نیست خلاف واقع باشد - و با شنیدن آنها برای مستمعان، که جوان دانشجو یا محصل یا رزمنده و یا انقلابی است - و بحمدالله، انقلاب ذهنها راباز و منفتح کرده است - نسبت به دین، سؤال و مسأله ایجاد می شود و اشکال و عقده به وجود می آید، نباید آن مطالب را بگویید. حتی اگر سند درست هم داشت؛ چون موجب گمراهی و انحراف است، نباید نقل کنید؛ چه رسد به این که اغلب این مطالب مندرج در بعضی کتابها، سند درستی هم ندارد. یک نفر از زبان دیگری، مطلبی را مبنی بر این می شنود که من در فلان سفر، فلان جا بودم، که فلان اتفاق افتاد. گوینده از روی مدرک یا بدون مدرک، چنان مطلبی را می گوید. شنونده هم آن را باور می کند و در کتابی می نویسد و این کتاب به دست من و شما می رسد. من و شما چرا باید آن مطلب را که نمی تواند در یک مجمع بزرگ، برای ذهنهای مستبصر و هوشیار و آگاه توجیه شود، بازگو کنیم؟! مگر هر مطلبی را هر جا نوشتند، انسان باید بخواند و بازگو کند؟! امروز عموم جوانان کشور - از دختر و پسر گرفته تا زن و مرد، و حتی غیرجوانان - ذهنشان باز است. اگر دیروز - قبل از انقلاب - جوانان دانشجو از این ویژگی برخوردار بودند، امروز مخصوص آنها نیست و همه، مسائل را با چشم بصیرت و با استبصار نگاه می کنند و می خواهند بفهمند. یک بخش مهم از حادثه فرهنگی در جامعه امروز ما این است که اینها در معرض شبهات قرار می گیرند. یعنی دشمنان شبهه القا می کنند. دشمنان هم نه؛ منکرین فکر من و شما به القای شبهه می پردازند. مگر می شود گفت هرکس فکر ما را قبول ندارد، لال شود، حرف نزنند، و هیچ شبهه ای القا نکند؟ مگر می شود این طور گفت؟ به هرحال حرف می زنند، مطلب می پراکنند، به ایجاد تردید می پردازند و شبهات درست می کنند. مهم این است که مطلبی که شما می گوئید، برطرف کننده شبهه باشد و آن را زیاد نکند. بعضی از افراد، بدون توجه به این مسؤولیت مهم، به بالای منبر می روند و حرفی می زنند که نه فقط گره ای از ذهن مستمع باز نمی کند که گره هایی هم به ذهن او می افزاید. اگر چنین اتفاقی افتاد و ما در بالای منبر حرفی زدیم



که ده نفر جوان، پنج نفر جوان، یا حتی یک نفر جوان، در امر دین دچار تردید شد و بعد از پای سخنرانی ما برخاست و رفت و ما هم او را نشناختیم، بعداً چگونه می شود جبران کرد؟ آیا اصلاً قابل جبران است؟ آیا خدا از ما خواهد گذشت؟ قضیه مشکل است.

در مجالس عزاداری ماه محرم، این سه ویژگی باید وجود داشته باشد: 1. عاطفه را نسبت به حسین بن علی و خاندان پیغمبر، علیهم صلوٰة الله، بیشتر کند. (علقه و رابطه و پیوند عاطفی را باید مستحکم تر سازد). 2. نسبت به حادثه عاشورا، باید دید روشن و واضحی به مستمع بدهد. 3. نسبت به معارف دین، هم ایجاد معرفت و هم ایجاد ایمان - ولو به نحو کمی - کند. نمی گوئیم همه منبرها باید برخوردار از همه این خصوصیات باشند و به همه موضوعات بپردازند؛ نه. شما اگر یک حدیث صحیح از کتابی معتبر را نقل و همان را معنا کنید، کفایت می کند. برخی منبریها، بعضی اوقات یک حدیث را آن قدر شاخ و برگ می دهند که معنای اصلی اش از بین می رود. اگر شما یک حدیث صحیح را برای مستمع خود درست معنا کنید، ممکن است بخش مهمی از آنچه را که ما می خواهیم داشته باشد. وقتی شما از روی یک تعبیر معتبر، راجع به یک آیه قرآن فکر و مطالعه کنید؛ به تنقیح آن بپردازید و برای مستمع بیان نمایید، مقصود حاصل است. اگر برای ذکر مصیبت، کتاب «نفس المهموم» مرحوم «محدث قمی» را باز کنید و از رو بخوانید، برای مستمع گریه آور است و همان عواطف جوشان را به وجود می آورد. چه لزومی دارد که ما به خیال خودمان، برای مجلس آرایبی کاری کنیم که اصل مجلس عزا از فلسفه واقعی اش دور بماند؟!

من واقعاً می ترسم از این که خدای ناکرده، در این دوران که دوران ظهور اسلام، بروز اسلام، تجلی اسلام و تجلی فکر اهل بیت علیهم الصلوٰة والسلام است، نتوانیم وظیفه مان را انجام دهیم. برخی کارهاست که پرداختن به آنها، مردم را به خدا و دین نزدیک می کند. یکی از آن کارها، همین عزاداریهای سنتی است که باعث تقرب بیشتر مردم به دین می شود. این که امام فرمودند «عزاداری سنتی بکنید» به خاطر همین تقریب است. در مجالس عزاداری نشستن، روضه خواندن، گریه کردن، به سروسینه زدن و مواكب عزا و دسته های عزاداری به راه انداختن، از اموری است که عواطف عمومی را نسبت به خاندان پیغمبر، پرجوش می کند و بسیار خوب است. در مقابل، برخی کارها هم هست که پرداختن به آنها، کسانی را از دین برمی گرداند.

بنده خیلی متأسفم که بگویم در این سه، چهار سال اخیر، برخی کارها در ارتباط با مراسم عزاداری ماه محرم دیده شده است که دستهایی به غلط، آن را در جامعه ما ترویج کرده اند. کارهایی را باب می کنند و رواج می دهند که هر کس ناظر آن باشد، برایش سؤال به وجود می آید. به عنوان مثال، در قدیم الایام بین طبقه عوام الناس معمول بود که در روزهای عزاداری، به بدن خودشان قفل می زدند! البته، پس از مدتی، بزرگان و علما آن را منع کردند و این رسم غلط برافتاد. اما باز مجدداً شروع به ترویج این رسم کرده اند و شنیدم که بعضی افراد، در گوشه و کنار این کشور، به بدن خودشان قفل می زنند! این چه کار غلطی است که بعضی افراد انجام می دهند؟! قمه زدن نیز همین طور است. قمه زدن هم از کارهای خلاف است. می دانم عده ای خواهند گفت: «حق این بود که فلانی اسم قمه را نمی آورد.» خواهند گفت: «شما به قمه زدن چه کار داشتید؟ عده ای می زنند؛ بگذارید بزنند!» نه؛ نمی شود در مقابل این کار غلط سکوت کرد. اگر به گونه ای که طی چهار، پنج سال اخیر بعد از جنگ، قمه زدن را ترویج کردند و هنوز هم می کنند، در زمان حیات مبارک امام رضوان الله علیه ترویج می کردند، قطعاً ایشان در مقابل این قضیه می ایستادند. کار غلطی است که عده ای قمه به دست بگیرند و به سر خودشان بزنند و خون بریزند. این کار را می کنند که چه بشود؟! کجای این حرکت، عزاداری است؟! البته، دست بر سر زدن، به نوعی نشانه عزاداری است. شما بارها دیده اید، کسانی که مصیبتی برایشان پیش می آید، برسروسینه خود می کوبند. این نشانه عزاداری معمولی است. اما شما تا به حال کجا دیده اید که فردی به خاطر رویکرد مصیبت عزیزترین عزیزانش، با شمشیر برمغز خود بکوبد و از سر خود خون جاری کند؟! کجای این کار، عزاداری است؟! قمه زدن، سنتی جعلی است. از اموری



است که مربوط به دین نیست و بلاشک، خدا هم از انجام آن راضی نیست. علمای سلف دستشان بسته بود و نمی توانستند بگویند «این کار، غلط و خلاف است.» امروز روز حاکمیت اسلام و روز جلوه اسلام است. نباید کاری کنیم که آحاد جامعه اسلامی برتر، یعنی جامعه محبّ اهل بیت علیهم السّلام که به نام مقدس ولی عصر ارواحنفا، به نام حسین بن علی علیه السّلام و به نام امیرالمؤمنین علیه الصّلاة والسّلام، مفتخرند، در نظر مسلمانان و غیرمسلمانان عالم، به عنوان یک گروه آدمهای خرافاتی بی منطق معرفی شوند. من حقیقتاً هر چه فکر کردم، دیدم نمی توانم این مطلب - قمه زدن - را که قطعاً یک خلاف و یک بدعت است، به اطلاع مردم عزیزمان نرسانم. این کار را نکنند. بنده راضی نیستم. اگر کسی تظاهر به این معنا کند که بخواهد قمه بزند، من قلباً از اونا راضی ام. این را من جداً عرض می کنم. یک وقت بود در گوشه و کنار، چند نفر دور هم جمع می شدند و دور از انظار عمومی مبادرت به قمه زنی می کردند و کارشان، تظاهر - به این معنا که امروز هست - نبود. کسی هم به خوب و بد عملشان کار نداشت؛ چرا که در دایره محدودی انجام می شد. اما یک وقت بناست که چند هزار نفر، ناگهان در خیابانی از خیابانهای تهران یا قم یا شهرهای آذربایجان و یا شهرهای خراسان ظاهر شوند و با قمه و شمشیر بر سر خودشان ضربه وارد کنند. این کار، قطعاً خلاف است. امام حسین علیه السّلام، به این معنا راضی نیست. من نمی دانم کدام سلیقه هایی و از کجا این بدعتهای عجیب و خلاف را وارد جوامع اسلامی و جامعه انقلابی ما می کنند؟! اخیراً یک بدعت عجیب و غریب و نامأنوس دیگر هم در باب زیارت درست کرده اند! بدین ترتیب که وقتی می خواهند قبور مطهر ائمه علیهم السلام را زیارت کنند، از در صحن که وارد می شوند، روی زمین می خوابند و سینه خیز خود را به حرم می رسانند! شما می دانید که قبر مطهر پیغمبر صلوٰة الله علیه و قبور مطهر امام حسین، امام صادق، موسی بن جعفر، امام رضا و بقیه ائمه علیهم السلام را همه مردم، ایضاً علما و فقهای بزرگ، در مدینه و عراق و ایران، زیارت می کردند. آیا هرگز شنیده اید که یک نفر از ائمه علیهم السلام و یا علما، وقتی می خواستند زیارت کنند، خود را از در صحن، به طور سینه خیز به حرم برسانند؟! اگر این کار، مستحسن و مستحب بود و مقبول و خوب می نمود، بزرگان ما به انجامش مبادرت می کردند. اما نکردند. حتی نقل شد که مرحوم آیت الله العظمی آقایی بروجردی رضوان الله تعالی علیه، آن عالم بزرگ و مجتهد قوی و عمیق و روشنفکر، عتبه بوسی را با این که شاید مستحب باشد، منع می کرد. احتمالاً استحباب بوسیدن عتبه، در روایت وارد شده است. در کتب دعا که هست. به ذهنم این است که برای عتبه بوسی، روایت هم وجود دارد. با این که این کار مستحب است، ایشان می گفتند «انجامش ندهید، تا مبادا دشمنان خیال کنند سجده می کنیم؛ و علیه شیعه، تشییعی درست نکنند.» اما امروز، وقتی عده ای وارد صحن مطهر علی بن موسی الرضا علیه الصّلاة والسّلام می شوند، خود را به زمین می اندازند و دویست متر راه را به طور سینه خیز می پیمایند تا خود را به حرم برسانند! آیا این کار درستی است؟ نه؛ این کار، غلط است. اصلاً اهانت به دین و زیارت است. چه کسی چنین بدعتهایی را بین مردم رواج می دهد؟ نکند این هم کار دشمن باشد؟! اینها را به مردم بگویید و ذهنها را روشن کنید.

دین، منطقی است. اسلام، منطقی است و منطقی ترین بخش اسلام، تفسیری است که شیعه از اسلام دارد؛ تفسیری قوی. متکلمین شیعه، هر یک در زمان خود، مثل خورشید تابناکی می درخشیدند و کسی نمی توانست به آنها بگوید «شما منطقتان ضعیف است.» این متکلمین، چه از زمان ائمه علیهم السلام - مثل «مؤمن طاق» و «هشام بن حکم» - چه بعد از ائمه، علیهم السلام - مثل «بنی نوبخت» و «شیخ مفید» - و چه در زمانهای بعد - مثل مرحوم «علامه حلی» - فراوان بوده اند. ما اهل منطق و استدلالیم. شما ببینید درباره مباحث مربوط به شیعه، چه کتب استدلالی قوی ای نوشته شده است! کتابهای مرحوم «شرف الدین» و نیز «الغدير» مرحوم «علامه امینی» در زمان ما، سرتاپا استدلال، بتون آرمه و مستحکم است. تشیع این است یا مطالب و موضوعاتی که نه فقط استدلال ندارد، بلکه «اشبه شیء بالخرافه» است؟! چرا اینها را وارد می کنند؟! این خطر بزرگی است که در عالم دین و معارف



دینی، مرزداران عقیده باید متوجهش باشند.

عرض کردم: عدّه ای وقتی این حرف را بشنوند، مطمئناً از روی دلسوزی خواهند گفت «خوب بود فلانی این حرف را امروز نمی زد.» نه ؛ من بایستی این حرف را می زدم. من باید این حرف را بزنم. بنده مسؤولیتم بیشتر از دیگران است. البته آقایان هم باید این حرف را بزنند. شما آقایان هم باید بگویید. امام بزرگوار، خطشکنی بود که هرجا انحرافی در نکته ای مشاهده می کرد، با کمال قدرت و بدون هیچ ملاحظه ای، بیان می فرمود. اگر این بدعتها و خلافها در زمان آن بزرگوار می بود یا به این رواج می رسید، بلاشک می گفت. البته عدّه ای هم که به این مسائل دل بسته اند، متاذّی خواهند شد که چرا فلانی به موضوع مورد علاقه ما این طور بی محبتی کرد و با این لحن از آن یاد نمود. آنها هم البته، اغلب، مردمان مؤمن و صادق و بی غرضی هستند ؛ اما اشتباه می کنند. وظیفه بزرگی که آقایان روحانیون و علما، در هر بخش و هرجا که هستید، باید برعهده داشته باشید، همانهاست که عرض شد. مجلس عزای حسین علیه الصّلاة والسّلام، مجلسی است که باید منشأ معرفت باشد ؛ محل جوشش آن سه ویژگی که عرض کردیم باشد.

امیدواریم که خداوند متعال، شما را موفق بدارد. آنچه را که موجب رضای پروردگار است، با قدرت، با شجاعت، با تلاش و با جدّ و جهد، پیگیری و بیان کنید و ان شاءالله وظیفه خودتان را به انجام برسانید. والسلام علیکم ورحمةالله وبرکاته.